



درآمد

آغازین روزهای مبارزات شهید عراقی و یاران وی در روزگاری آغاز شد که کمترین کسی به خود حتی جرئت مبارزه با رژیم سفاک پهلوی را می‌داد، اما او که پیوسته در راه حق گام می‌زد، با شجاعتی مثال‌زدنی وارد میدان شد و از همان ابتدا دشوارترین مسئولیت‌ها را به عهده گرفت. در این گفتگو فضای آن سال‌های سیاه و نیز شیوه‌های مبارزاتی بی‌نظیر شهید عراقی و یارانش ترسیم شده است.

«شهید عراقی و آغازین روزهای مبارزه» در گفت و

شنود شاهد یاران با جواد مقصودی

## جسماً و روحاً قدرتمند بود...

می‌خواست این کار را به انجام برساند. بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی، شاه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در دستور کار خود گذاشت. یکی از مفاد این قرارداد این بود که در مراسم تحلیف، لزوم قسم خوردن به قرآن کریم حذف شود و تمام کتب آسمانی جایگزین قرآن گردند، یعنی یهودیان به تورات و مسیحیان به انجیل و حتی بهائیان به کتاب مقدسشان قسم بخورند. همین مسئله، فرصت مناسبی را به وجود آورد تا علما و روحانیون و مردم وارد میدان شوند؛ از جمله گروه ما که به قم رفت و آمدهای فراوان و درگیری‌های زیادی در این زمینه با رژیم داشتیم.

بعد از این درگیری‌ها، علم، نخست‌وزیر شاه، عقب نشینی کرد و شاه شخصاً به میدان آمد و به جای انجمن‌های ایالتی و ولایتی، لویجی را آورد به نام لویج شش‌گانه که البته مراجع قم و تهران و دیگر شهرها با آن هم مقابله کردند. بعد از اقدامی که رژیم با مدرسه فیضیه کرد، غیر از امام، اکثر مراجع سکوت کردند. حالا دیگر آقای بروجردی فوت کرده بودند و شاه فکر کرد که جاده صاف شده است و تصمیم گرفت اهداف خود را پیاده کند و کشور را به سمت بی‌دینی ببرد. امام مقابله فوق‌العاده‌ای کردند و همه نیروهای مبارز با ایشان همراه شدند. ما هم که اعلامیه مراجع و کم‌کم فقط اعلامیه امام را پخش و منتشر کردیم.

بعد از اعلام لویج شش‌گانه که دیگران با به میدان نگذاشتند، سه گروه بودند که می‌رفتند خدمت امام. امام فرمودند: «چرا شما یکی نمی‌شوید؟ همه شما می‌خواهید از اسلام دفاع و با رژیم مقابله کنید.» و این گونه بود که هیئت مؤتلفه اسلامی تشکیل شد.

گویا در بدو تشکیل مؤتلفه اسلامی، از گروه شما، چهار نفر به شورای مرکزی رفتند و بقیه حوزه‌های ده نفری تشکیل دادند. درباره عملکرد این حوزه‌ها توضیح دهید.

بله، حوزه‌هایی بودند که رابطین آنها هر روز یک جلسه و دو جلسه و گاهی تا سه جلسه هم تشکیل می‌دادند و ما می‌رفتیم و صحبت می‌کردیم. جلساتی آموزشی بودند که در آنها از تعلیمات بزرگانی همچون شهیدان مطهری و بهشتی و باهنر استفاده و آنها را به حوزه‌ها منتقل می‌کردیم. من هم در برخی از حوزه‌ها، هم خبرها را می‌گفتم و هم مسائل شناخت اسلامی را عنوان می‌کردم. حاج صادق امانی و شهید اسلامی خیلی در این زمینه تلاش می‌کردند. گاهی تا نیمه‌های شب به این جلسه و آن جلسه می‌رفتند و حوزه‌ها را اداره می‌کردند. مهم‌تر از همه این بود که در جلسات مؤتلفه اسلامی، حتی یک نفوذی

حضرت امام دیدار می‌کردیم.. انجمن‌های ایالتی و ولایتی که آغاز شد، از جمله کسانی که بیشتر محضر امام می‌رفتند، گروه ما بود که آن روز در مسجد شیخ علی مستقر بود.

بسه همین دلیل به گروه شما، گروه مسجد شیخ علی می‌گفتند؟

بله، مسجد شیخ علی مسجدی مخروبه بود و کسی را می‌خواست که در آنجا ساختمانی بسازد و ما رفتیم و اجازه ساخت ساختمان را گرفتیم و مسجد را به عنوان جایی که می‌خواهیم در آن درس بخوانیم، ساختیم. مسائل سیاسی را به‌طور خاص با دوستان خاصی چون شهیدان امانی، اسلامی و لاجوردی و آقایان مرتضی لاجوردی، حسین رحمانی و بادامچیان مطرح می‌کردیم. این مسجد، هم پایگاه علمی برای ما شده بود و هم پایگاه سیاسی. ماه رمضان بعد از کار می‌رفتیم آنجا افطار می‌کردیم و درس می‌خواندیم و جلسات سیاسی را موعی که لازم بود برگزار می‌کردیم.

**شهید عراقی از لحاظ برخورد با دشمن فرد خیلی شجاع بود و اصلاحی تروسید. هم از نظر جسمی قدرتمند بود و هم قدرت روحی بالایی داشت. آماده هم بود که در میدانین خطر وارد شود.**

شناخت ما از امام از همان موقعی که آیت‌الله بروجردی مرجع بودند، آغاز شد. اگر سئوالی سیاسی مطرح می‌شد، همه مراجع ارجاع می‌دادند به امام و می‌گفتند این مطلب را حاج آقا روح‌الله می‌دانند. علاقمندی ما نزد مرحوم شاهچراغی به امام بیشتر شد.

اشاره کردید که با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی گروه شما به دو گروه دیگر گره خورد. در این باره توضیح بیشتری بدهید.

زمانی که آیت‌الله بروجردی رحلت کردند، رژیم شاه تصمیم گرفت بی‌دینی را در کشور رواج دهد. سال‌ها بود که ایبرقدرت‌ها می‌خواستند ایران و ترکیه را دو کشور لائیک کنند. در ترکیه اتاتورک موفق شد، ولی در ایران، به خاطر مقابله‌ای که روحانیت و افراد بزرگی چون مرحوم مدرس انجام دادند، توفیقی پیدا نکردند، اما پس از رضاخان، محمدرضا

اولین آشنایی شما با شهید عراقی از کی و چگونه بود؟

تاریخ آن دقیقاً یادم نیست؛ ولی بعد از اعلام لویج شش‌گانه شاه بود که هیئت مؤتلفه اسلامی تشکیل شد و ما کم‌کم با شهید عراقی و حاج آقای عسکراولادی و دیگر اعضای مؤتلفه از دو گروه دیگر آشنا شدیم. قبل از آن ما گروهی تشکیل داده بودیم که بعدها یکی از سه گروه تشکیل‌دهنده مؤتلفه شد. در سال ۱۳۲۸ دفتری در بازار بود که من در آنجا کار می‌کردم. روبه‌روی ما دفتر آقای حاج صادق امانی بود. آن موقع من یک نوجوان ۱۶ ساله بودم. ایشان یک روز از من سئوال کردند که شما آماده‌اید یک جلسه دینی و حدیثی و قرآنی داشته باشیم؟ من هم بلافاصله گفتم بله، از خدا می‌خواهم و از آنجا با شهید حاج صادق امانی رفیق شدیم. در نخستین جلسه‌ای که به همین منظور برگزار شد، حاج صادق امانی و من و شهید اسلامی و یک عده دیگر از دوستان که برخی از آنها از دنیا رفته‌اند، حضور داشتند. سه هر حال با دعوت مرحوم حاج صادق امانی که خداوند در جانش را متعالی کند، جلسات را تشکیل دادیم. در ابتدا ایشان حدیث می‌فرمودند و گاهی هم بحث‌های سیاسی می‌کردند که شاید الهام گرفته از دیدگاه فداییان اسلام بود.

ما با فداییان اسلام و شهید نواب رفت و آمد و دوستی داشتیم. موقعی که شهید نواب صفوی در دولاپ و در حال اختفا به سر می‌برد، من و مرحوم حاج صادق امانی به منزل ایشان می‌رفتیم. خانه محقری بود و حوض کوچکی هم داشت. در حیاط منزلشان می‌نشستم و ایشان مسائلی را بیان می‌کردند، بنابراین حرکت ما الهام‌گرفته از فداییان اسلام بود که با رژیم مبارزه می‌کردند و حرف این بود که چگونه باید با یک رژیم ضد دین و مروج فساد، مقابله کرد. اما یاد نمی‌آید که در آن موقع با شهید عراقی ارتباطی برقرار کرده بودیم یا نه. ما به عنوان گروه شیعیان فعالیت می‌کردیم. البته هدف ما هم در گروه شیعیان کمک به ایجاد حکومت اسلامی بود و در اساسنامه هم این مطلب آورده شده بود. ما کارهای فرهنگی می‌کردیم و فدائیان بیشتر کارهای عملیاتی انجام می‌دادند.

مدتی بعد تقریباً همین جمع شناگرد آقای شاهچراغی شدید. در مسجد شاهچراغی، ما پیش پسر آقای شاهچراغی، ادبیات عرب و فلسفه و منطق می‌خواندیم. ایشان می‌گفتند یک کسی در قم برزنده‌ترین شخصیتی است که می‌تواند زمام امور مسلمین را در دست بگیرد. اسم ایشان هم حاج آقا روح‌الله است. یک معرفی این گونه بود. به خاطر همین مسائل ما می‌رفتیم با مراجعی چون آیت‌الله گلپایگانی، شریعتمداری و



**در جلسه‌ای دکتر شریعتی هم حضور داشت. شهید مهدی عراقی تحلیل فوق‌العاده‌ای از نظام داد و دکتر شریعتی ایشان را تحسین کرد و گفت که تحلیل بسیار خوب و آگاهانه‌ای بود. می‌گفت شهید عراقی میدان فکری وسیعی دارد.**

پیدا نشد، چون امام فرمودند عضوگیری و با احزاب همکاری نکنید، بلکه برادرهایی کنید. بروید سراغ کسانی که دغدغه دین دارند و می‌خواهند از اسلام دفاع کنند. جلساتی که شهیدان بهشتی، باهنر و مطهری سخنرانی می‌کردند، در کجا تشکیل می‌شدند؟ این جلسات بیشتر در خانه‌ها، مثلاً منزل اخوی آقای باهنر در دولااب و منزل آقای بهشتی و مطهری و ... تشکیل می‌شدند. در مسائل آموزشی بیشتر از آقای باهنر و بهشتی استفاده می‌کردیم.

**راجع به چه موضوعاتی صحبت می‌کردند؟**  
بیشتر بحث شناخت بود. اسلام را به صورت مدون معرفی می‌کردند. همین بحث‌ها را بعدها به صورت مدون، در مدارس مطرح کردند. از توحید، نبوت، امامت و معاد صحبت می‌شد. بحث‌هایی بودند که اعتقادات مردم را نسبت به دین قوی‌تر می‌کردند، مثل بحث انسان و سرنوشت شهید مطهری که در این جلسات تدریس و تدوین شد.

**در این جلسات چند نفر حضور داشتند؟**  
سال‌ها گذشته و دقیقاً یادم نیست، اما گمان می‌کنم حدود ده نفر. یعنی کسانی که قرار بود در حوزه‌های مؤتلفه تدریس کنند، شرکت می‌کردند و مثلاً می‌آمدند کتاب انسان و سرنوشت آقای مطهری را درس می‌گرفتند و بعد در حوزه درس می‌دادند.

**در حقیقت این سه تن، مسئولیت آموزش مؤتلفه را برعهده داشتند؟**  
بله، در واقع اینها هم خودشان دغدغه دین داشتند و البته ما هم دوست داشتیم بیشتر بدانیم و بفهمیم و این دانسته‌ها را به دیگران انتقال بدهیم و بگویم ما افرادی آرمانی هستیم و برای رسیدن به اهداف و آرمانمان باید آگاهی پیدا کنیم و این آگاهی را به دیگران هم انتقال دهیم.

**از شهید عراقی در جریان تحرکاتی که مؤتلفه می‌کرد، خاطره‌ای را به یاد دارید؟**  
اولین باری که من بیشتر با ایشان مانوس شدم، در راهپیمایی عاشورای سال ۴۲ بود که ما می‌خواستیم از میدان شاه سابق (قیام) و از مسجد حاج ابوالفتح در ضلع شمالی میدان قیام، یک راهپیمایی راه بیندازیم، چون ساواک مسجد را بسته

الته قبل از آن می‌خواستند نصیری را بزنند که یادم هست مدرسی فر آمد و گفت که برویم اسلحه را برداریم و نصیری را بزنیم. علی اکبر ما را هم که بعدها در جبهه شهید شد، جلوی موتور گذاشتیم که تقریباً پوششی باشد که مثلاً افراد عادی هستند که داریم می‌آیم، او را جلوی موتور گذاشتیم و آقای مدرسی هم عقب نشستند. رقیتم سه راه آذری که کامیونداران طساق نصرتی زده و نصیری را دعوت کرده بودند. به‌مجرد اینکه ما رسیدیم، گفتند که از اینجا رفته است. به طرف امیریه رفتیم و چون سوار بنز بودند، ما به آنها نرسیدیم و دست خالی برگشتیم.

بعد هم که اعدام انقلابی منصور پیش آمد و بخش نظامی ما از بدنه جدا شد. از جمله کسانی که در آن بخش بودند، شهیدان عراقی و امانی بودند. یک روز آقای امانی آمدند دفتر ما و صندلی ما رو به خیابان گذاشتند و نشستند و هنوز نگفته بودند که منصور را زدیم که آقای لاجوردی آمد و ایشان را برداشت و برد. بعد هم ساواک منزل شهید بخارایی را پیدا کرد و کسانی لو دادند که آقایان امانی و عراقی و ... به خانه آنها تردد داشتند.

**در دوره زندان با ایشان ملاقات داشتید؟**

نه، من در سال ۴۶ به خاطر پخش اعلامیه دستگیر شدم و ایشان را در زندان ندیدم.

**پس از آزادی شهید عراقی از زندان هم با ایشان ملاقاتی داشتید؟**

گاهی با شهید مظلوم دکتر بهشتی بیرون می‌رفتیم که بیشتر به صورت خانوادگی بود. اردوهای خانوادگی بود که بیشتر جنبه پوشش برای تجمع مبارزین را داشت و ایشان هم می‌آمدند و بحث‌های سیاسی می‌کردند و گاهی هم تحلیل‌های بسیار خوبی ارائه می‌دادند و خلاصه مورد احترام بودند.

**این جلسات برای تصویب برنامه‌های مبارزه بود؟**

نه این جلسات برای تعامل بود، ولی نه به عنوان جلسات تصمیم‌گیری.

**چه ویژگی‌هایی را از شهید عراقی در یاد دارید؟**

ایشان از لحاظ برخورد با دشمن فرد خیلی شجاع بود و اصلاتی ترسید. هم از نظر جسمی قدرتمند بود و هم قدرت روحی بالایی داشت. آماده هم بود که در میدان خطر وارد شود. در مسئله اعدام انقلابی حسن‌علی منصور که صحبت می‌شد، شهید عراقی به شهید امانی می‌گفتند بگذارید این

بود. یادم هست که برخی از السوات گردن کلفت میدان مثل حسین رمضان یخی و ناصر جگرکی که مردم از آنها می‌ترسیدند، می‌خواستند به دستور رژیم مراسم را به هم بزنند. آنها به شکل خاصی دسته‌ای را تشکیل داده بودند و سینه می‌زدند و به طرف مسجد ابوالفتح خان در حال حرکت بودند. ما هم می‌خواستیم دسته خود را به سوی مخبرالدوله و دانشگاه و بعد به طرف کاخ حرکت بدهیم. سردسته اینها وقتی آمد، حاج مهدی عراقی رفت طرفش و با او صحبت کرد که: «این جلسه مال امام حسین (ع) است؛ اگر بخواهی آن را به هم بزنی، زمین می‌خوری.» بر اثر تاثیر کلام او، آنها آمدند و دوری زدند و سینه زدند و کاری نکردند و رفتند بیرون. ما هم راهپیمایی را به سوی مخبرالدوله و دانشگاه انجام دادیم. آن روزها به راهپیمایی می‌گفتند "دمونستراسیون".

رقیتم به سوسی کاخ که همه نیروهایش سنگر گرفته و همه اسلحه‌هایشان را به طرف جمعیت نشانه رفته بودند. خیال می‌کردند ما می‌خواهیم به طرف کاخ حمله و آنجا را تصرف کنیم؛ بنده این راهپیمایی را تقریباً رصد می‌کردم و دیدم دو نفر رفتند به طرف باجه تلفن عمومی. خیلی عادی به طرف باجه رفتم. حالت من هم طوری نبود که کسی فکر کند که مثلاً از مبارزین هستم. متوجه شدم یک سناواکی در حال تلفن زدن است. می‌گفت: «دسته‌ای به طرفداری از خمینی راه افتاده‌اند و دارند شعار می‌دهند.» و ظاهراً طرف مقابل پرسید مشکلی پیش نیامده؟ چون ساواکی در جواب گفت: «نه مشکلی پیش نیامده. گزارش بده که مسا دنبال این دسته هستیم.» خلاصه از آنجا رفتیم به مسجد امام و در آنجا راهپیمایی تمام شد.

یکی از موارد فوق‌العاده‌ای که روی داد، نقش مهدی عراقی در این برنامه بود که بسیار با قدرت برخورد کرد. این حادثه دو روز قبل از ۱۵ خرداد اتفاق افتاد.

**در ماجراهای اعدام انقلابی شما حضور نداشتید؟**

در اعدام انقلابی حسن‌علی منصور خیر. در آن واقعه آقای لاجوردی آمدند و گفتند می‌خواهیم منصور را بزنیم، آماده‌ای؟ من هم به ایشان عرض کردم منصور یک مهره است. فایده‌ای ندارد جز اینکه نیروهایمان هدر بروند. اگر ما شاه را در نظر دارید، من آمادگی دارم؛ ولی آنها با توجه به بررسی‌هایی که کرده بودند، قصد داشتند منصور را بزنند.



کار برعهده من باشسد، ولی آقای امانی به ایشان جواب منفی می‌دهند و می‌گویند: «تو بیش از من برای تشکیلات می‌توانی مفید باشی.» شهید امانی بیشتر با او مانوس بود و این نشان‌دهنده توان تشکیلاتی اوست.

ایشان یک خانه‌ای داشتند که ما گاهی به آنجا می‌رفتیم. یادم می‌آید در جلسه‌ای دکتر شریعتی هم حضور داشت. شهید مهدی عراقی تحلیل فوق‌العاده‌ای از نظام داد و دکتر شریعتی ایشان را تحسین کرد و گفت که تحلیل بسیار خوب و آگاهانه‌ای بود. می‌گفت شهید عراقی میدان فکری وسیعی دارد. ■